

## کار هر کس نیست هم چون من قلم برداشتن!

سی مه این «مهنامه‌ی حافظ» برابر داشتن کار هر بزدل، به‌سر، سودای افسر داشتن کار هر نابالغی، فرزند و همسر داشتن کار هر بشکسته‌پا، سیر قلندر داشتن پیل را در زیر ران تا سیر آخر داشتن چاره نبود پادشاهان را ز لشکر داشتن نه به زور و ضربت و اصطبل و آخور داشتن با سبوی «دفتر حافظ» ز ساغر داشتن او چه داند مستی عشق تو در سر داشتن یا گدا اوصاف گنجوران ز گوهر داشتن موسی‌آسا از عصا شایدش اژدر داشتن کش به‌سر جز دوست ناید فکر دیگر داشتن سوز و سازی بایدت هم‌چون سمندر داشتن پور ادهم را سزد این نکته باورداشتن چون یتیمی کو شناسد قدر مادر داشتن

\*\*\*\*\*

کت سزد اشعار شیوای وی از بر داشتن هم‌چو طوطی کی تواند طمع شکر داشتن تا توان افلاک زیر سایه‌ی پر داشتن کی روا باشد دل اندر سم هر خر داشتن زشت باشد چشم را در نقش آزر داشتن دل اسیر سیرت بوجهل کافر داشتن<sup>۲</sup> کت چون او شاید به راه صدق رهبر داشتن گاه جنگ و گیر و دار و تیغ و خنجر داشتن تا بیاساید مگر از خشم و از شر داشتن با نفیری هم‌چو شیران غضنفر داشتن هم ز حکم اوست ما را خود و اسپر داشتن بهر فرمان حق است این کر و این فر داشتن

کار هر کس نیست هم‌چون من قلم برداشتن «کار هر بُز نیست خرمن کوفتن» چونان که نیست کار هر نالایی، خدمت به خلق از مرد و زن کار هر گم‌کرده ره، طیّ مقامات سلوک و شود با حیل‌ه‌یی طفلی، سوار پیل سیر از هزاران تن یکی شاه است و باقی لشکرند آدمی از جانور برتر بود با عشق پاک آن که بر عشق توام زد طعنه کاکنون فارغم او چه داند لذت بی‌باده نوشانوش من طفل نابالغ چه فهمد وصف مردان از زفاف عیسی‌آسا آن که رست از چنگ اژدرهای نفس از فنا و فقر سرّ عشق دریابد کسی سوز در عشقش که خود تا پخته سازی جان خام «قدر درویشی کسی داند که شاهی کرده است»<sup>۱</sup> قدر ایران را امین داند که در مغرب بماند

مشنو از من، از سنایی بشنو اما این سخن «هر که چون کرکس به مُرداری فرو آورد سر رایت همت ز ساق عرش بر باید فراشت تا دل عیسی مریم باشد اندر بند تو یوسف مصری نشسته با تو اندر انجمن احمد مرسل نشسته کی روا دارد خرد «از علی آموز اخلاص عمل»<sup>۳</sup> در کار خویش چون خدو انداخت بر چهر پُر از مهرش عدو داد دشمن را امان ناگه علی در رزمگاه چون بیاسود از غضب، باز آمد آن‌گه سوی خصم «گفت من تیغ از پی حق می‌زنم» نه ز بهر نفس حیدر کرّار فرارم نه بهر میل نفس

می‌کنم ز آزادگی ایدر به حیدر اقتدا  
 «لافتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار»  
 مر مرا تنها علی رهبر به راه زندگی ست  
 گرچه الله است علی، اما علی، الله نیست  
 در حقیقت چون وجودی جز به حق موجود نیست  
 من چو میرفندرسکی بر لب دریای آب  
 خلق، کر، من گنگ «اسرار مگو» دیده به خواب  
 می‌کنم تجدید مطلع زان که اندر داشتن  
 هر مه نو چامه‌یی گویم به آیین کهن  
 بلبل طبع من از مام وطن گوید سخن  
 مدح مادر بی صلت گویم؛ به دونان وانهم  
 مادر میهن مرا ناموس جان است ای خوشا  
 یک بدستم زین گرمی بوم و بر برتر بود  
 نازم از ایران، ننازد چون چو ایران هیچ جای  
 ای خوشا کوروش که با منشور آزادی، نهاد  
 ملتی باید کهن زین دست، تا سامان دهد  
 آید از یعقوب لیثام یاد تا ستارخان  
 سربدارم، سر به دارم گر رود در این دیار  
 بابکم از خون سرخ خویش هستم روسپید  
 از تبار رودکی، مسعود سعد و انوری  
 حافظ و سعدی و فردوسی و مولانای بلخ  
 ناصر خسرو، کمال‌الدین، معزی، فرخی  
 از سنایی تا به صائب، جامی و زو تا بهار  
 تا وطن را زنده از این پارسی سازم ز نو  
 «ماهنامه‌ی حافظ» اینک حافظ فرهنگ ماست  
 مر مرا میراث در فضل و ادب از بیهقی ست  
 خواجه بوالفضل دبیر وقتم و می‌شایدم  
 خسرو بی تاج و تخرم در ادب، کم هیچ نیست  
 زندگی بی نعمت آزادی‌ام قسمت مباد  
 در هزار و سیصد و هشتاد و پنج این چامه را

#### پی‌نوشت‌ها

۱- جامی گوید: بر کلاه فقر ابراهیم ادهم، نقش بود: قدر درویشی کسی داند که شاهی کرده است! دارا شکوه  
 هندی نیز می‌گوید: سلطنت سهل است، خود را آشنای فقر کن / قطره تا دریا تواند شد، چرا گوهر شود!

مر گدا را اقتدا شاید به قیصر داشتن  
 کی توان مردانگی مانند حیدر داشتن  
 ای خوشا رهبر چنان مولای قنبر داشتن  
 بایدم این نکته یاد از شیخ اکبر داشتن  
 ظاهر بالذات مظهر شد ز مظهر داشتن  
 یافتم دریادلی از دیده‌ی تر داشتن  
 گنگ نتواند سخن با مردم کر داشتن<sup>۴</sup>  
 هست بهتر، نعمت ار داری، مکرر داشتن  
 زبید از مرد کهن، شعر نو تر داشتن  
 شاید این مادر مرا در زیر شهپر داشتن  
 دیگدان از نقره و کفگیر از زر داشتن  
 مادری چون مریم عذرای اطهر داشتن  
 از لوای خسروی بر هفت کشور داشتن  
 زین همه آزادگان پاک‌گوهر داشتن  
 رسم ارباب مذاهب را برابر داشتن  
 نهضت مشروطه و عدل مظفر داشتن  
 چون همی خواهم سر و سالار و سرور داشتن  
 برنتابم حاکم تاتار و بربر داشتن  
 نیست باکم خون‌فشانی پای منبر داشتن  
 از تبار برمکی، یحیی و جعفر داشتن  
 چار شاعر هر یکی رخشنده اختر داشتن  
 نیز خاقانی، نظامی، مجد همگر داشتن  
 شاعرانی هم‌چو قانی و مجمر داشتن  
 هم‌چو ایشان شایدم طبعی سخنور داشتن  
 می‌سزد، این نامه بر بال کبوتر داشتن  
 ای خوشا از بیهقی میراث بی‌مر داشتن  
 کار پاکان را قیاس از خویش ایدر داشتن  
 آرزوی تاج و تختی چون سکندر داشتن  
 زندگانی نیست هر دم هول محشر داشتن  
 گفتم و عمریش باید زیب دفتر داشتن

\*\*\* \*\*

۲- ابیات داخل گیومه، گلچینی از قصیده‌ی سنایی در مدح علی (ع) است.

۳- مولانای رومی در مثنوی گوید: از علی آموز اخلاص عمل / شیر حق را دان مطهر از دغل

۴- من، گنگ خواب دیده و عالم، تمام کر / من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش!